



دانشکده ادبیات و علوم انسانی

پایان نامه کارشناسی ارشد در رشته الهیات و معارف اسلامی
(فلسفه و حکمت اسلامی)

الهیات سلبی
در آثار مولانا جلال الدین رومی و مایستر اکهارت

توسط
اشکان بحرانی

استاد راهنما:
دکتر قاسم کاکایی

شهریور ۱۳۸۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدا

اظہار نامہ

اینجانب اسٹان بھرائی (۸۵۰۷۱۳) دانشجوی رشتہی
گرایش فلسفہ و کلام اسلامی دانشکدهی ادبیت و علوم انسانی

اظہار می‌کنم کہ این پایان نامہ حاصل پژوهش خودم بوده و در جاهایی کہ
از منابع دیگران استفاده کرده‌ام، نشانی دقیق و مشخصات کامل آن را
نوشته‌ام. همچنین اظہار می‌کنم کہ تحقیق و موضوع پایان نامہ‌ام تکراری
نیست و تعهد می‌نمایم کہ بدون مجوز دانشگاه دستاوردهای آن را منتشر
ننموده و یا در اختیار غیر قرار ندهم. کلیه حقوق این اثر مطابق با آیین نامہ
مالکیت فکری و معنوی متعلق بہ دانشگاه شیراز است.

نام و نام خانوادگی: اسٹان بھرائی
تاریخ و امضا: ۸۸ / ۸ / ۱۵

به نام خدا

الهیات سلبی در آثار مولانا جلال الدین رومی و مایستر اکهارت

به وسیله‌ی:
اشکان بحرانی

پایان نامه

ارائه شده به تحصیلات تکمیلی دانشگاه به عنوان بخشی
از فعالیت‌های تحصیلی لازم برای اخذ درجه کارشناسی ارشد

در رشته‌ی:

الهیات و معارف اسلامی - فلسفه و حکمت اسلامی

از دانشگاه شیراز

شیراز

جمهوری اسلامی ایران

ارزیابی شده توسط کمیته پایان نامه با درجه: عالی

دکتر قاسم کاکایی ، دانشیار بخش الهیات و معارف اسلامی (رئیس کمیته)

دکتر سعید رحیمیان ، دانشیار بخش الهیات و معارف اسلامی

دکتر علیمحمد ساجدی، استادیار بخش الهیات و معارف اسلامی

شهریورماه ۱۳۸۸

سپاسگزاری

اکنون که این رساله به پایان رسیده است بر خود فرض می‌دانم که از استاد ارجمند جناب آقای دکتر قاسم کاکایی، استادان گرامی آقایان دکتر سعید رحیمیان و دکتر علی محمد ساجدی و دوستان عزیز آقایان احسان حمیدی زاده، مسعود رهبری، فرشید سادات شریفی، ایمان غلام نژاد و محمد میرزایی سپاسگزاری و قدردانی کنم.

چکیده

الهیات سلبی در آثار مولانا جلال الدین رومی و مایستر اکهارت

به وسیله

اشکان بحرانی

«الهیات سلبی» یکی از رویکردهای الهیاتی حایز اهمیت در الهیات جدید است. در نوشته‌ی حاضر، این رویکرد الهیاتی در آثار دو عارف بزرگ از دو سنت دینی اسلامی و مسیحی یعنی مولانا و مایستر اکهارت بررسی شده است. در بخش نخست، از تعریف‌های گوناگون، ابعاد و بن‌مایه‌ها، سرچشمه‌های سلبی‌گروی در ستون مقدس و تاریخچه‌ی رویکرد سلبی در مسیحیت و اسلام سخن به میان آمده است. در بخش دوم، به جنبه‌ی هستی‌شناختی الهیات سلبی در آثار مولانا و اکهارت پرداخته و مباحثی نظیر فنا، فقر، انسان‌شناسی سلبی و پاره‌ای استعاره‌های سلبی در آثار ایشان بررسی شده است. در بخش سوم، بعد معرفت‌شناختی و بعد زبان‌شناختی الهیات سلبی در آثار این دو عارف مطرح و مباحثی نظیر تعالی معرفتی، ترفندهای زبانی، تنزیه و تشبیه و خاموشی تحلیل شده است. و در بخش چهارم برخی پیامدهای الهیات سلبی مطرح، از مباحث پیشین جمع‌بندی‌ای ارائه و به اشتراکات و اختلافات اندیشه‌ی مولانا و اکهارت اشاره شده است.

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
پیش گفتار.....	۱
بخش اول: مباحث مقدماتی.....	۷
۱-۱- طرح مسأله و بیان موضوع.....	۷
۲-۱- سرچشمه‌های سلب در ادیان جهان و متون مقدس.....	۴۵
۳-۱- تاریخچه الهیات سلبی در الهیات عرفانی مسیحی و اسلامی (تا قرن سیزدهم میلادی و هفتم هجری.....	۵۶
۳-۱-۱- تاریخچه‌ی الهیات سلبی در یونان باستان و دوره مسیحی.....	۵۸
۳-۱-۲- تاریخچه‌ی الهیات سلبی در عرفان اسلامی.....	۷۴
۴-۱- اهمیت و ضرورت تحقیق.....	۱۰۰
۵-۱- اهداف تحقیق.....	۱۰۱
۶-۱- مروری بر تحقیقات پیشین.....	۱۰۲
۷-۱- فرضیه‌های تحقیق.....	۱۰۳
۸-۱- سؤالات تحقیق.....	۱۰۳
۹-۱- تعاریف مفهومی.....	۱۰۴
بخش دوم: بعد هستی‌شناختی الهیات سلبی در آثار مولانا و اکهارت.....	۱۰۵
۱-۲- مقدمه: خدا و خدای فوق خدا.....	۱۰۵
۲-۲- دیالکتیک حلول و تعالی.....	۱۱۱
۳-۲- دیالکتیک عروج و درون‌بود.....	۱۱۴
۴-۲- از قرب تا اتحاد عرفانی.....	۱۲۵
۵-۲- فنا و وحدت.....	۱۴۶
۶-۲- انسان‌شناسی سلبی.....	۱۶۶
۷-۲- همانستی نفس و الوهیت.....	۱۹۸
۸-۲- معانی و کارکردهای گوناگون نیستی در آثار مولانا و اکهارت.....	۲۲۸
بخش سوم: بعد معرفتی و زبانی الهیات سلبی در آثار مولانا و اکهارت.....	۲۴۰

۲۴۰	۱-۳- مقدمه
۲۴۱	۲-۳- تعالی معرفتی و عجز از معرفت: دو وجه یک حقیقت
۲۴۱	۱-۲-۳- تعالی معرفتی
۲۴۴	۲-۲-۳- عجز آدمی از معرفت به حق
۲۴۹	۳-۳- تعالی زبانی
۲۵۰	۴-۳- پارادوکس بیان امر بیان ناپذیر
۲۶۳	۵-۳- ترفندهای زبانی
۲۷۲	۶-۳- تنزیه و تشبیه
۲۷۳	۱-۶-۳- تنزیه و تشبیه از دیدگاه اکهارت
۲۷۶	۲-۶-۳- تنزیه و تشبیه از دیدگاه مولانا
۲۹۵	۷-۳- سکوت در آثار مولانا و اکهارت
۳۱۶	بخش چهارم: جمع بندی و نتیجه گیری
۳۱۶	۱-۴- بررسی فرضیه های تحقیق
۳۱۸	۲-۴- تأثیر سلبی گروهی بر دیگر آموزه های مولانا و اکهارت
۳۲۸	فهرست منابع

پیش‌گفتار

الهیات سلبی به عنوان یکی از مهمترین رویکردهای مطرح در الهیات جدید، موضوع نوشته‌ی حاضر است. طی این نوشته، می‌کوشیم تا پس از ارائه‌ی تعریفی از الهیات سلبی و احصای بن‌مایه‌های آن، استعاره‌های اصلی نگرش سلبی را طرح و سیر تاریخی رویکرد سلبی را در الهیات اسلامی و مسیحی مرور کنیم و سپس با تمرکز بر آثار مولانا جلال‌الدین رومی و مایستر اکهارت، ابعاد هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و زبان‌شناختی الهیات سلبی و هم‌چنین پیامدهای این رویکرد و تأثیرات آن را بر دیگر آموزه‌های اساسی الهیاتی در آثار مولانا و اکهارت بررسی کنیم.

نگرش سلبی به ویژه در مسیحیت و اسلام، از رویکردهای با سابقه‌ای است که ذیل الهیات عرفانی، همواره مورد توجه الهیدانان و عارفان این دو دین ابراهیمی بوده است. ریشه‌ی سلبی‌نگری و سلبی‌گرایی متألهان مسیحی را باید در یونان و روم باستان از یک سو، و کتاب مقدس، از سوی دیگر، جست. مباحث سلبی در عرفان و الهیات عرفانی اسلامی نیز ریشه در آموزه‌های منابع دسته اول اسلامی و احتمالاً ترجمه‌هایی از آثار حکمای نو افلاطونی یونان و روم دارد. از این رو، چشمه‌های وحیانی و ریشه‌های یونانی را دو ویژگی مشترک الهیات مسیحی و اسلامی می‌توان دانست که در تعبیر احوال عرفانی عارفان و متألهان مسیحی و مسلمان و نگرش سلبی آن‌ها نقشی چشمگیر را به عهده دارند. در میان عرفا و متألهان این دو دین غربی، مولانا و اکهارت بی‌شک از برجسته‌ترین متفکرانی به شمار می‌روند که آرا و آثارشان را با رویکرد سلبی می‌توان بررسی کرد.

حضور پر بسامد مفاهیمی نظیر فنا، وحدت و اتحاد عرفانی، استعاره‌های سلبی و آموزه‌هایی نظیر دیالکتیک حلول و تعالی در آثار مولوی و مایستر، دیدگاه‌های مشترک این دو در خصوص هویت و کارکردهای سلبی پارادوکس و در عین حال امکان و مطلوبیت ارائه‌ی تعابیر خردپذیر از تجارب بیان‌ناپذیر عرفانی، تأثیرات آشکار کتاب مقدس و قرآن بر اکهارت و مولانا، و ویژگی‌های اخلاقی و انسانی همانند و هماهنگ این دو عارف، از مهم‌ترین دلایلی است که بررسی تطبیقی آثار مولانا و اکهارت را شدنی و خواستنی می‌نمایاند. این وجوه مشترک فراوان امکان «گفت و گوی فراتاریخی و فراجغرافیایی» مولانا و اکهارت را فراهم می‌کند. یکی از محققان در باب امکان این گفت‌وگو چنین گفته است: «هر چهره‌ای را که برگزینیم، هر روش

تطبیقی که اختیار کنیم، هنگامی که با چهره‌های برجسته‌ی عرفان تاریخ بشریت سروکار داریم، همواره به تطابق‌های حیرت‌انگیز و گیج‌کننده برخورداریم خورد و پل‌هایی خواهیم یافت که بینش‌های آن‌ها را به هم وصل می‌کنند... در سطح فرا تاریخی روح، همواره و علی‌رغم تمایزها و اختلافات فرهنگی، در تجربه‌ی عرفانی حکمای بزرگ تجانس و همگونی ساختاری انکارناپذیری وجود دارد» (شایگان، ص ۳۸۸).

افزون بر آن، تحقیقات دامنه‌داری که در خصوص جنبه‌های گوناگون اندیشه‌ی این دو عارف و متفکر بزرگ صورت می‌گیرد، گواه آن است که بحث درباره‌ی آنها، هم‌چنان پس از نزدیک به هشت سده نه تنها زنده بلکه فزاینده است. مهمترین علت زنده بودن نام و نوشته‌ها و گفته‌های ایشان همان طور که یکی از محققان مشخصاً در مورد مولانا توجه داده است بازتاب نیازهای وجودی انسان معاصر در آثار ایشان است و به نظر می‌رسد آبشخوری که نیازهای اساسی انسان امروز را پاسخ می‌گوید، به نحوی در نگاه ایشان به عالم، شناختشان از خدا و معرفت آنها به خود، و پیوندشان با این سه ضلع مثلث نهفته است (نک به: موحد، ۱۳۸۷(۱)، ص ۱۸۰). چنین به نظر می‌رسد که این نگاه و شناخت و پیوند را در آثار ایشان در چارچوب «الهیات سلبی» جستجو می‌توان کرد.

سرچشمه‌های مشترک تفکرات مولوی و مایستر اکهارت که در بالا بدانها اشاره شد و نزدیکی، مشابهت، و ارتباط تاریخی اسلام و مسیحیت و هم‌چنین هم‌عصری این دو متفکر بزرگ^۱ شایبه‌ی مشابهت‌یابی‌ها و مقارنت‌جویی‌های بی‌پایه و اساس را دفع می‌کند. هم‌چنین از آن‌جا که بررسی تألیفات این دو عارف و الهیدان بزرگ هر یک دیگری را توضیح می‌دهد و تحلیل و تفسیر می‌کند و ارائه‌ی توأمان دیدگاه‌های ایشان به تبیین بهتر اندیشه‌های ایشان یاری می‌رساند، بررسی موضوع‌محور اندیشه‌های ایشان معقول و پذیرفتنی می‌نماید. تألیف حاضر، متشکل از چهار بخش است. در ادامه تصویری کلی از مسیر طرح مطالب و گسترش مباحث عرضه می‌شود:

بخش اول، شامل مباحث مقدماتی در باب «الهیات سلبی» است. در بخش اول با مطالعه‌ی تعاریف متنوع و گاه متعارض الهیات سلبی، از بنیادها و مشخصات سلبی‌گروی شناختی اجمالی می‌یابیم؛ با مهم‌ترین استعاره‌های نگرش سلبی در اسلام و مسیحیت آشنا می‌شویم؛ و دست آخر، سیر تاریخی این استعاره‌ها و بنیادها را در آثار عارفان و متألهان مسلمان و مسیحی شتابان مرور می‌کنیم. آشنایی اجمالی با اسلاف مولانا و اکهارت، وجوه سه‌گانه‌ی الهیات سلبی (وجه هستی‌شناختی، وجه

۱- مایستر اکهارت متولد ۱۲۶۰ میلادی و مولانا متوفی به سال ۱۲۷۴ میلادی است. بنابر این اکهارت زمانه‌ی مولانا را درک کرده است.

معرفتشناختی و وجه زبان‌شناختی) آفتابی می‌شوند. این سه وجه، موضوع بررسی ما در بخش‌های دوم و سوم خواهند بود.

در بخش دوم وجه هستی‌شناختی الهیات سلبی بررسی خواهد شد. در این بخش از مهمترین بن‌مایه‌های سلبی‌گروی در آثار مولانا و اکهارت از حیث هستی‌شناختی سخن خواهیم گفت: استعاره‌هایی نظیر «درون‌بود» و «عروج» و آموزه‌هایی هم‌چون «اتحاد عرفانی»، «فنا»، و «نیستی» (و استعاره‌های وابسته به نیستی).

در بخش سوم، به رویکرد معرفت‌شناختی و زبان‌شناختی الهیات سلبی می‌پردازیم. در این بخش نگاه مولانا و اکهارت را به محدودیتهای زبان انسان، در زمینه‌های سخن گفتن از خدا، بررسی می‌کنیم. محور معرفتی بحث در بخش دوم، حول امکان یا امتناع شناخت خدا از دیدگاه این دو عارف می‌چرخد. در لابلاهای بحث از این دو وجه الهیات سلبی، داستان‌هایی از مثنوی مولانا و مواظی از مایستر اکهارت تحلیل و نقد می‌شوند و در ذیل آن برخی شروح و تفاسیر مثنوی و مواظ اکهارت با محک بن‌مایه‌های آثار ایشان ارزیابی می‌شوند.

در بخش چهارم و پایانی پایان‌نامه و در جمع‌بندی نهایی به تأثیر سلبی‌گروی بر آموزه‌های اساسی مولانا و اکهارت خواهیم پرداخت و سپس به ثمرات توجه به الهیات سلبی و برکات روی‌آوری به اندیشه‌های سلبی اکهارت و مولانا در زندگی امروز، اشاره‌ای گذرا خواهیم داشت.

در پایان پیش‌گفتار یادکرد سه نکته ضروری به نظر می‌رسد:

(۱) در این نوشته سعی بر آن است که آثار مولانا و اکهارت و کوشش‌های عقلانی ایشان را عمدتاً با رویکردی الهیاتی بررسی کنیم. اما باید این نکته را همواره پیش روی خود قرار دهیم که مولانا و اکهارت، علاوه بر ساحت الهیات در ساحت‌های دیگری نیز حضوری جدی _ و شاید حتی حضوری جدی‌تر و پررنگ‌تر _ داشته باشند. این دو در درجه‌ی اول عارف‌اند و در زیست‌جهانی عرفانی به سر می‌برند و به علاوه ادیبان چیره‌دست و قدرتمند محسوب می‌شوند. به همین جهت نمی‌توان از ایشان انتظار نظام‌پردازی کاملاً عقلانی و فیلسوفانه داشت. از همین رو در آثار ایشان شاید با مواردی از تناقض‌گویی مواجه شویم. علت این تناقض‌گویی‌ها را بیش‌تر باید در ویژگی‌های عرفان، شعر و موعظه در آثار ایشان جست و جو کرد.

تناقض‌هایی که در برخی آرای مولانا دیده می‌شود، دست کم سه علت عمده دارد: علت اول این است که مولانا برهان و استدلال‌های الهیاتی را نه هدف می‌داند و نه وسیله‌ی اصلی؛ به علاوه به قول خود مولانا در دیباچه‌ی دفتر پنجم مثنوی «طلب الدلیل بعد وصول الی المطلوب قبیح»؛ از این رو گاهی ممکن است که وی در باب

مسأله‌ای به فراخور حال خود یا مخاطب در جایی مطلبی معارض با مطلب دیگری بگوید^۱ (زرین کوب، (۳) ۱۳۸۶، صص ۲۶۳-۲۷۱).

علت دوم، ضرورت‌های شعری است که گاه مولانا را به قافیه اندیشی وا می‌داشته و از معنی دور می‌کرده است (همان‌جا).

علت سوم غلبه‌ی شور و هیجان شاعرانه- عارفانه بر کلام وی است که گاه او را از مسیر عقل و ادب بیرون می‌برده است^۲ (همان‌جا).

و علت چهارم نیز در ماهیت احوال عرفانی نهفته است. چرا که تجربه‌ی عارف از حقیقتی اساساً نقیضی حکایت می‌کند.

اکهارت نیز علاوه بر آن که فیلسوف و الهیدان گران مایه‌ای است، خطیب، شاعر و ادیبی بزرگ است که تعمداً جلوه‌های خطابی، پارادوکس‌های عریان و استعاره‌هایی نامأنوس، بازی با کلمات و ترکیبات بدیع را در سخن خود می‌پروراند تا از این طریق خوانندگان و مستمعان خود را از خواب عقلانی و اخلاقی بیدار کند (Colledge & McGinn, p.24).

از همین رو برخی پژوهش‌گران مایستر اکهارت را در میان الهیدانان روش‌مند و منظم نامنظم‌ترین و ناروش‌مندترین الهیدان می‌دانند (Davies, p.xxxii). چرا که وی نیز هم چون مولانا، گاه به خصوص در خطابه‌های آلمانی، مطالبی ضد و نقیض بیان می‌کند. مثلاً در موعظه‌ی خدا را عشق می‌داند و نه معرفت و در موعظه‌ی دیگری، به عکس، خدا را معرفت می‌داند و نه عشق در باب تولد خدا در نفس و ارتباط آن با عقل (intellect) در جاهای مختلف اقوال ضد و نقیضی مطرح

۱- مولانا خود صراحتاً آن دسته اقوالی را که در حال استغراق، فنا، مستی و بی‌خبری گفته، تصدیق‌پذیر یا تکذیب‌پذیر نمی‌داند. یعنی با معیار صدق و کذب درباره‌ی آنها نمی‌توان داوری کرد. بلکه همچون قاعده‌ی بازی یا باید آن را پذیرفت یا رد کرد:

برده ویران نبود عشر زمین، کوچ و فلان مست و خرابم مطلب در سخنم نقد و خطا

(۴۸۹/ک)

۲- آیریس مرداک (Iris Murduck) در خصوص تأثیر ادبیات بر جست و جوی عقلانی می‌گوید: «همین که فلسفه وارد کار ادبی شود، بازیچه‌ی دست نویسنده قرار می‌گیرد و حق هم همین است. در ادبیات هیچ‌گونه خشکی در اندیشه‌ها و استدلال‌ها نیست و قواعد تفاوت می‌کنند و حقیقت به طرز دیگری رسانده می‌شود» (مگی و مرداک، ص ۴۸۴). چرا که، فلسفه روشن کردن مطلب و زدودن ابهام را هدف می‌گیرد در حالی که ادبیات به رازپردازی و حیرت‌افزایی می‌پردازد (مگی، ص ۴۶۵).

می‌کند. به باور برخی محققان چنین بی‌دقتی‌هایی بدین خاطر است که اکهارت صورت‌ها و مفاهیم الهیاتی را نسبی و توأم با مسامحه به کار می‌گیرد. (p. xxxiv).

این ناروشمندی اکهارت در مواعظ آلمانی حتی گریبان مفتشان محکمه‌ی کلیسا را نیز گرفت. اعضای این هیأت در بررسی آثار اکهارت یازده گزاره را غلط‌انداز تشخیص دادند، و در عین حال، احتمال فهم معنایی راست‌کیشانه از آن را منتفی ندانستند. این رأی و عبارت نشان می‌دهد فهم آموزه‌های اکهارت برای هیأت بررسی نیز سهل و اطمینان‌بخش نبوده است و آن‌ها در بعضی مواقع از فهم عبارات اکهارت عاجز می‌مانده‌اند^۱ (Milem, pp.2-3).

با در نظر گرفتن این نکات، الهیات عرفانی مولانا و اکهارت را بهتر می‌توان در قالب مجموعه‌ای متلایم بررسی و ارزیابی کرد.

۲) الهیات سلبی ریشه در الهیات عرفانی دارد. از این رو، مسیر اصلی بحث ما هم در احصای بن‌مایه‌ها، هم در سیر تاریخی و هم هنگام بررسی مجموعه‌ی آثار مولانا و اکهارت در زیست‌جهان الهیات عرفانی قرار دارد. قرار گرفتن الهیات سلبی در چارچوب الهیات عرفانی، تمرکز بر آرای عارفان مسلمان و مسیحی را در پی خواهد داشت و بنابراین یادکرد آراء و اقوال متکمانی نظیر معتزله و جهمیه استطرادی خواهد بود.

۱- عده‌ای از محققان، بر این باورند که موعظه‌های آلمانی اکهارت باید در پرتو آثار لاتین وی_ که مسایل مدرسی و تأملات آکادمیک او را تشکیل می‌دهند_ بررسی شود. از دید این عده آثار آلمانی صرفاً در چارچوب آثار بسامان لاتین قابل درک و بررسی‌اند (See: Milem, pp.2-3).

این صاحب‌نظران کوشیده‌اند از این طریق آثار اکهارت را از سوء تفسیرهایی که تا حد زیادی بر مطالعات آثار محلی بنا شده‌اند، نجات دهند. ایشان مایلند بر اهمیت رساله‌های لاتین به عنوان کلید اندیشه‌ی بالغ و دقیق وی تأکید کنند؛ اما رویکردشان از نظر کسانی که به رغم پذیرش اهمیت آثار لاتین مدعی‌اند اصالت راستین و تأثیر واقعی اکهارت را باید در رساله‌ها و خطابه‌های محلی جستجو کرد، رویکردی قانع‌کننده نبوده است (McGinn, 1981, pp. 2-3).

از دیدگاه نویسندگانی هم‌چون مایلم و مک‌گین آثار آلمانی اکهارت دارای «واژگان»^۱ خاص خود هستند و نیازی نیست که با محک آثار لاتین فهمیده شوند؛ چرا که میان این دو دسته از آثار اکهارت تفاوت‌های اساسی وجود دارد؛ آثار لاتین را اکهارت برای محصلان و متألهان و متخصصان نوشته است در حالی که مخاطب موعظه‌های آلمانی، راهبه‌ها و افراد عادی ناآموخته اما پرشورند. از دیدگاه مک‌گین بعضی اصطلاحات و کلید واژه‌های اکهارت در آثار آلمانی با کلید واژه‌هایی در آثار لاتین پیوند و همانندی دارند اما به هیچ وجه نمی‌توان آنها را در حد اصطلاحات لاتین تنزل داد و فروکاست (Milem, p.16).

۳) جهان الهیات سلبی، بسیار گسترده و عمیق است و در آن آموزه‌های متعددی مطرح می‌شود، در این نوشته مطالعه را بر آموزه‌هایی متمرکز می‌کنیم که در آثار مولانا و اکهارت بسامد بالاتری دارند..

این پیش‌گفتار ما را به آستانه‌ی قلمرو الهیاتی سلبی می‌رساند. قلمروی که شماری از بزرگترین الهیدانان و عارفان جهان مسیحی و اسلامی، از آبای کلیسا تا عرفای خراسان، دیانوزیوس تا یوحنا صلیبی، از آگوستین تا غزالی، از خرقانی تا محیی‌الدین بن عربی و البته از مولانا جلال‌الدین رومی تا مایستر اکهارت در آن نشو و نما یافته‌اند. بخش نخست این نوشته فرصتی فراهم می‌کند تا بدانیم این قلمرو کجاست و چرا سکه‌ی الهیات سلبی در میان الهیدانان جدید این چنین رایج است.

کوتاه‌نوشت‌ها:

به دلیل کثرت ارجاعات به برخی منابع، جهت رعایت اختصار از برخی کوتاه‌نوشت‌ها بهره‌گرفته‌ایم. در این نوشته از کوتاه‌نوشت «ک» برای اشاره به کلیات شمس، از کوتاه‌نوشت «م» برای اشاره به مثنوی و از کوتاه‌نوشت «فیه» برای اشاره به فیه ما فیه استفاده کرده‌ایم.

بخش اول: مباحث مقدماتی

۱-۱- طرح مسأله و بیان موضوع

دنيس ترنر در مقاله‌ای درباره‌ی الهیاتِ سلبی گفته است: «می‌دانم که اکنون همه‌ی ما الهیدانانی سلبی هستیم؛ رازناکی بارِ دیگر به جمعِ مسأله‌های الهیات بازگشته است و دانش ما دوباره خاطرمان را جمع می‌کند که نمی‌دانیم خدا چیست.» (Turner, 1999, p 143)

این گفته‌ی ترنر از سیطره‌ی الهیاتِ سلبی در دورانِ معاصر خبر می‌دهد. امروزه باید اذعان کنیم که بیش از هر زمانِ دیگری در «الهیات جدید» این نیاز احساس می‌شود که کلِ الهیات را ذیل محدودیت‌های سلب و محدودیت‌های گفتار و معرفت بفهمیم (Ibid). بررسیِ الهیاتِ سلبی و آثارِ عرفایی با این رویکرد در چارچوب الهیاتِ جدید، پدیده‌ای متعلق به دورانِ تجدّد و مشخصاً مربوط به دو سده‌ی اخیر است، اما مصادیق و مبانی این رویکرد، در الهیاتِ شرق و غرب، سابقه‌ای طولانی دارد.

در سنت‌های دینی غربی، مسایلی نظیرِ علمِ ما به خدا، سخن‌گفتن از او، راه‌های تقرب به او، و اسما و صفاتِ او، به طور عام، همواره مطرح و محلِ مناقشه بوده است. در ذیلِ این مسایل، مباحثی نظیر دسترس‌ناپذیری و تعالیِ وجودی خدا، امتناعِ شناختِ ذاتِ خدا و تعالیِ معرفتیِ او، تنزیه و تشبیه و بیان‌ناپذیری خدا در بین عامه‌ی الهیدانانِ یهودی، مسیحی و مسلمان و دقایقی همچون قرب و فنا، وحدت و اتحاد، عروج و درون‌بود، و دیالکتیکِ حلول و تعالی در میان عارفان این سه سنت، بخشی از مهم‌ترین دغدغه‌های الهیاتی را منعکس کرده‌اند.

دغدغه‌ی عامی که از آن سخن می‌گوییم عمدتاً ناشی از تصویری است که کتبِ مقدس سه دین یادشده از خدا ارائه کرده‌اند. تصویر خدا در سه دینِ ابراهیمی، بیش و کم، انسانوار است؛ خدا در آیینِ یهود در قالبِ «شخص» و به شدت «انسانی» تصویر شده است. در مسیحیت هم به همین نحو، با این تفاوت که انسانوارگی در قالبِ توصیف‌هایی است که از مسیح ارائه شده است. انسانوارانگاریِ خدا در قرآن و اسلام،

البته خفیف‌تر از دو دینِ دیگر است. در قرآن خدا به صورتِ شخصِ ترسیم و تصویر نشده است، ولی به نحوی توصیف شده است که اگر شخص بود، چنین می‌بود؛ به این معنا که مفهومِ خدا در اسلام در معرض «تشخیص» قرار می‌گیرد (مایر، ص ۳۰۲). از این رو، در این سه دین همواره عبادتِ مؤمنان در معرض شایبه‌ی تشبیه و هم‌چنین خطرِ بت‌پرستی به شکلی پیچیده‌تر در کمین پیروان این سه دین بوده است. در این خصوص، بسیاری از الهیدانان تشبیه و تصور مکانمند از خداوند را از اسباب گرایش اقوام به بت‌پرستی دانسته‌اند (زرین‌کوب، ۱۳۸۳، ص ۵۴). به همین جهت، الهیاتِ سلبی در ادیانِ ابراهیمی در مقامِ چاره‌جویی برآمده، به بیان‌ناپذیری و شناخت‌ناپذیری خدا اذعان دارد و بر آن پافشاری می‌کند تا از در افتادن به دام بت-پرستی برهد (See: Frankie, p.65).

هم‌چنین روی‌کردی که عارفان در سنتِ ادیانِ ابراهیمی به مسأله‌ی مواجهه با امر الهی دارند و تأکیدِ آنان بر مفاهیم و استعاره‌هایی نظیرِ نیستی، تاریکی، ندانستن و خاموشی، در هنگامِ سخن گفتن از خدا، دل‌مشغولی‌هایِ خاصِ ایشان را در مباحث الهیاتی به تصویر می‌کشد. همه‌ی این مباحث در الهیاتِ جدید، تحت عنوان الهیاتِ سلبی مطرح می‌شوند.

در آغازِ بخشِ نخست، با مطالعه‌ی برخی تعاریف متنوع، و گاه، متعارضِ الهیاتِ سلبی، از بنیادها و مشخصاتِ نگرشِ سلبی، شناختی اجمالی می‌یابیم و تا حدودی با مهم‌ترین استعاره‌هایِ نگرشِ سلبی در اسلام و مسیحیت آشنا می‌شویم. ارائه، تحلیل و نقد این تعاریف، فایده‌هایی نصیب ما خواهد کرد. گردآوری و مقایسه‌ی این

۱- در همین ابتدا باید به نکته‌ی مهمی در خصوصِ تعبیرِ «الهیات» توجه شود: هنگام کاربرد تعبیرِ الهیات، همواره باید به این نکته توجه داشت که به باور برخی صاحب‌نظران، هیچ یک از معادل‌های موجود در زبان فارسی و زبان عربی، معنایِ تئولوژی (Theology) را در تفکرِ مسیحی به طورِ کامل افاده نمی‌کنند. مترجمانِ فارسی برای تئولوژی معادل‌هایی نظیرِ خداشناسی، حکمتِ الهی، الهیاتِ خاصه، کلام، یزدان‌شناسی و الهیات در نظر گرفته‌اند. (پازوکی، صص ۷-۱۰). کثرتِ برابرهایِ پیشنهادی خود قرینه‌ای برای تأییدِ ترجمه‌ناپذیری تعبیرِ Theology است. با وجود این، اگر، ناگزیر، بخواهیم معادل‌هایی برای تئولوژی بیابیم، بهترین معادل‌های این اصطلاح الهیات و یزدان‌شناسی اند.

اصطلاح الهیات در مسیحیت تعبیری است که از زمانِ آبلار، الهیدان قرن سیزدهم، واجدِ بارِ اصطلاحیِ امروزی شد و بیش از آن در معانی دیگری به کار می‌رفت. آبلار اصطلاحِ Theologia را برای نخستین بار به عنوان اصطلاحی علمی و برای باز نمودن کاربردِ عقل و جدل در تفسیرِ متونِ مقدس مسیحی و به معنایِ تعلیم آموزه‌هایِ مقدس به کار برد. (جواد طباطبایی، صص ۵۹-۶۳؛ مک گراث، صص ۲۶۸-۲۶۹) توماس آکویناس با کتاب جامع الهیات (summa Theologia) اصطلاحی را که آبلار مطرح کرده بود، در مسیحیت تثبیت کرد. (مک گراث، صص ۲۷۲-۲۷۳).

۲- این تعریف را امیر عباس علیزمانی مطرح کرده است. نک به: علیزمانی، ۱۳۸۶؛ و همو، ۱۳۸۳).

تعاریف، تصویری از معرکه‌ی آرای الهیدانان جدید ارائه می‌کند و به اصطلاح «تحریری از محل نزاع» به دست می‌دهد. «تحریر محل نزاع»، اولاً نشان می‌دهد که الهیات سلبی دریای گسترده‌ای است که موضوعات بسیار گوناگونی را حول محوری واحد جمع می‌کند؛ و ثانیاً: به سنجش برداشت‌های مؤلفان داخلی از معنا و گستره‌ی الهیات سلبی و همچنین سنجش صحت و سقم تلقی ایشان از آرای عارفان و متألهان مسلمان و مسیحی می‌پردازد و نشان می‌دهد که روی کرد مؤلفان داخلی با درک محققان و عالمان الهیات جدید تا چه اندازه اختلاف و فاصله دارد.

با ذکر این مقدمه اینک به بررسی چند تعریف از الهیات سلبی می‌پردازیم

۱-۱-۱- تعاریف الهیات سلبی

۱-۱-۱-۱- طرح و تحلیل

نخستین تعریفی که در این جا طرح و بررسی می‌شود تعریفی است که اخیراً برخی نویسندگان داخلی ارائه کرده اند.^۱ وی الهیات سلبی را پاسخی به پرسش «امکان سخن گفتن از خدا» می‌داند. بر اساس این تعریف، قایلان به الهیات سلبی سخن گفتن از اوصاف و افعال خدا را فقط از طریق «زبان سلبی» ممکن می‌دانند. ایشان در تعریف خود الهیات سلبی را در دو نکته خلاصه می‌کنند: اول، امتناع سخن گفتن ایجابی درباره‌ی خداوند و اوصاف او؛ و دوم، انتخاب شیوه‌ی سلبی به عنوان تنها شیوه‌ی صحیح سخن گفتن از خدا (نک: به: عزیزمانی، ۱۳۸۳، ص ۱۰۲).

در تحلیل تعریف فوق به دو نکته می‌توان اشاره کرد:

اولاً: در این تعریف، مؤلف صرفاً از بعد زبانی به الهیات سلبی نزدیک می‌شود (در این باره در ادامه و در بررسی تعاریف دیگر بیشتر سخن خواهیم گفت). و ثانیاً: در این تعریف مقصود از سلب در الهیات سلبی، سلب محض و نفی صرف است. دومین تعریفی که در این مجال بررسی می‌گردد، تعریفی است که غلامحسین توکلی از الهیات سلبی ارائه کرده است.

یکی دیگر از مؤلفان داخلی در توصیفی که از الهیات سلبی عرضه می‌کند، بیشتر به بعد معرفتی می‌پردازد.^۲ از دید وی بر اساس روی کرد سلبی «شناخت چستی خدا به هیچ وجه امکان‌پذیر نیست، نهایت چیزی که انسان می‌تواند بداند این است که

۱- این تعریف را در مقاله‌ی «الهیات سلبی» نوشته‌ی غلامحسین توکلی (نک: به توکلی) می‌توان یافت.

خداوند چه نیست نه این که چه هست. در این نگرش صفاتِ ایجابی خداوند یک‌سره و یا با یک استثنا نفی و همه به صفاتِ سلبی برگردانده می‌شود» (توکلی، ص ۹۱).

وی (همان، ص ۱۰۹) صراحتاً الهیاتِ سلبی را به تنزیهِ محض محدود می‌داند: «هر کس در موردِ خداوند تنها به طریقِ سلب سخن گوید و همه‌ی صفاتِ ثبوتیه را به سلبی ارجاع دهد... پیروِ الهیاتِ سلبی و تنزیهِ محض است...»
از تعریف یاد شده، سه نکته را می‌توان دریافت کرد:

اولاً: الهیاتِ سلبی دستِ کم واجد دو وجهِ معرفتی و زبانی است. ثانیاً: بر اساس این تعریف، الهیاتِ سلبی را در سلبِ محض و تنزیهِ صرف منحصر است. ثالثاً: در این تعریف، امتناعِ شناختِ خدا بدون توجه به حضراتِ وجود مطرح شده است. یعنی خدا مطلقاً و بدون هیچ قیدی ناشناختنی دانسته شده است.

سومین تعریفی که از الهیاتِ سلبی بررسی می‌کنیم، تعریفی است که هیلری آرمسترانگ^۱ فیلسوفِ دینِ معاصر از الهیاتِ سلبی ارائه کرده است. از دیدگاه او، الهیاتِ سلبی امری به مراتب فراتر از یک شعار یا چیزی بیش از نمادِ الهیاتِ قدیم است. بلکه می‌توان گفت الهیاتِ سلبی مبنایِ تأملاتِ جدی در باب الوهیت است. روشِ سلبی روشی اضطراب برانگیز است، چرا که متضمن سلب و نفی مفاهیم متعارفِ ما در خصوص امرِ الوهی^۲ است. وی الهیاتِ سلبی را چنین تعریف می‌کند:

«[الهیاتِ سلبی عبارت است از] سلبِ انتقادیِ تمامِ ایجاباتی که در بابِ خدا می‌توان به کار برد، که همچنین با سلبِ انتقادیِ سلب‌هایِ ما پی‌گیری می‌شود... روشِ سلبی، گزاره‌هایِ الهیاتیِ قطعی را به مبارزه می‌طلبد (Peter Kenney, pp. 440-442)

در تعریفِ آرمسترانگ چند نکته نهفته است:

اولاً: سلب در این جا از سویی انتقادی است، بدین معنا که گزاره‌هایِ جزمی^۳ دین را به نقد می‌کشد و از سویی دیگر، بر پایه‌ی ایجاب و متأخر از آن است؛ یعنی ابتدا ایجابی وجود دارد و سپس این تعبیرِ ایجابی با تعبیری سلبی مواجه می‌شود.

ثانیاً: سلب در الهیاتِ سلبی سلبِ ساده نیست بلکه سلبِ سلب است. در تمایز میان این دو نوع سلب ج. پ. ویلیامز^۴ اشاره‌ای راه‌گشا و روشن‌گر دارد. ویلیامز سلب را در تقسیمی به سلب حقیقی و سلب ساده تقسیم می‌کند. سلب حقیقی، سلبی است به - خود-ارجاعی^۵؛ بدین معنا که در آن حتی خودِ سلب نیز سلب می‌شود و

1 - Hilary Armstrong
2- the Divine
3- Dogmatic
4- J.P. Williams
5- self referential

این سلبی است که ایجاب‌ها را تعدیل می‌کند و آن‌ها را به صورتِ بالاتری از ایجاب ترقی می‌دهد. نوع دوم سلب، در آموزه‌های آکویناس^۱ مشاهده می‌شود و البته از سلب حقیقی (که به خود-ارجاعی است) فاصله‌ی زیادی دارد. آنچه در الهیاتِ سلبی بیشترین تأکید را از آن خود می‌کند و موضوع اصلی الهیاتِ سلبی است، سلب به معنای نخست است (See: Frankie, p.66).

چهارمین تعریف از الهیاتِ سلبی که در اینجا بررسی می‌شود، تعریفی است که دنیس ترنر^۲ ذیل عنوان «سلبی‌گرایی»^۳ مطرح می‌کند: «سلبی‌گرایی نام الهیاتی است که در برابر پیشینه‌ی جهلِ بشری درباره‌ی ذاتِ خدا به کار گرفته می‌شود. سلبی‌گرایی عمل‌کردِ الهیات در پرتو آن جمله‌ی آکویناس در قرن سیزدهم میلادی است که «ما نمی‌دانیم خدا چه‌گونه موجودی است». سلبی‌گرایی مفهومِ الهیات است نه به منزله‌ی جهلِ خام و پیشا انتقادی به خدا، بلکه نحوه‌ی جهلِ مکتسب است... سلبی‌گرایی مفهومِ الهیات است به منزله‌ی روش و عمل «ندانستن»^۴... و دستِ آخر سلبی‌گرایی معادلِ آن امری است که در سنتِ لاتین مسیحیت «روشِ سلبی»^۵ خوانده می‌شود».

در تحلیل این تعریف باید گفت ترنر، از الهیاتِ سلبی یا سلبی‌گرایی چهار مشخصه ارائه می‌کند:

اولاً: سلبی‌گرایی در درجه‌ی نخست الهیات [= یزدان‌شناسی] است. ثانیاً: این یزدان‌شناسی نحوه‌ای شناخت است که در مقابل جهلِ ما نسبت به ذاتِ خدا شکل می‌گیرد. از این رو می‌توان گفت تعبیر کمابیش نقیضی^۶ است. چرا که از سویی شناخت از خداست و از سوی دیگر این شناخت در برابر جهلِ ما به خداست.

ثالثاً: یکی از بنیادهای سلبی‌گرایی جهلِ ما نسبت به ذاتِ خدا یا به تعبیرِ آکویناس چگونگی خداست.

1- St Thomas Aquinas ۱۲۷۴م.د

2- Denys Turner

3- apophaticism

4- unknowing

5- Via Negativa

۶- تناقضی که در این عبارت دیده می‌شود ناشی از ریشه‌ی خود کلمه‌ی الهیات (تئولوژی) است. Theologia یا Theologia از درآمیختن دو واژه‌ی theos یا theos (به معنای خدا) و logos (به معنای گفتار، شناخت و نظر) به دست آمده است (مک آفی براون، ص ۲۳۴). از این روی تئولوژی را می‌توان به معنای شناخت خدا دانست. از دیگر سو apophasis در زبان یونانی واژه‌ای ترکیبی است (پیشوند آپو Apo بر نفی، حذف و جداسازی دلالت می‌کند) به معنای نقض، شکست و نارسایی (failure). گفتار (آپوفاسیز) (Apophasis) از طریق فرایندِ سلب و حذف سیرِ صعودی را به سمت مبدأ آغاز می‌کند (مجتهدی، ص ۱۳۷). در نتیجه الهیاتِ سلبی به معنای گفتار درباره‌ی خداست که این گفتار فی الواقع نقضِ گفتار است (Turner, 1995, p.20). جنبه‌ی نقیضی الهیاتِ سلبی نیز در همین نکته‌ی زبانی نهفته است.